

نفرت بازی (رمان)

سالی تورن

ترجمه: فرشاد شالچیان



فصل ۱

من نظریه‌ای دارم؛ اینکه از کسی متنفر باشید به طرز آزاردهنده‌ای شبيه به وقتی است که عاشق آن شخص هستید. من فرصت زیادی برای مقایسه‌ی عشق و نفرت داشته‌ام و در اینجا مشروح مشاهداتم را بیان می‌کنم.

عشق و نفرت موازی هستند. با فکر کردن به آن شخص دل و روده‌هایتان آشفته می‌شود. تپش‌های قلبتان در سینه سنگین و قدرتمند می‌شود؛ به حدی که تقریباً از روی پوست قابل مشاهده است. اشتها و خوابتان به هم می‌ریزد. هر برخورد با آن شخص باعث جوشش آدرنالین در خونتان می‌شود و به وضعیت جنگ یا گریز می‌رسید. بدنتان دیگر کاملاً از دستورات شما پیروی نمی‌کند. اسیر موقعیت می‌شوید، و این شما را می‌ترساند.

عشق و نفرت دو روی سکه‌ی یک بازی هستند - و شما باید برنده بشوید. چرا؟ به خاطر دلتان و غرورتان. باور کنید. من از چند و چون ماجرا باخبرم.

ساعات اولیه‌ی عصر جمعه است. باید یکی دو ساعت دیگر اسارت پشت میز کارم را تحمل کنم. دلم می‌خواست حداقل در سلول انفرادی

باشم، اما متأسفانه یک هم سلولی دارم. هر تیکِ عقربه‌های ساعت او مانند چوب خطی است که روی دیوارهای سلول می‌کشد.

درگیر یکی دیگر از بازی‌های کودکانه‌ی خودمان هستیم که در سکوت برگزار می‌شود. مانند همه‌ی کارهای دیگری که می‌کنیم، به طرز رقت‌باری غیرعقلانه است.

اولین چیزی که درباره‌ی من باید بدانید: اسم من لوسی هاتن است. من دستیار اجرایی هیلن پاسکال، یکی از دو مدیرعامل شرکت بکسلی و گمین هستم.

روزی روزگاری شرکت کوچک انتشاراتی گمین در چند قدمی ورشکستگی بود. شرایط سخت اقتصادی باعث می‌شد مردم پولی برای بازپرداخت اقساط وام‌هایشان نداشته باشند و در چنین شرایطی ادبیات نوعی تجمل غیرضروری به نظر می‌رسید. همه جای شهر، کتابفروشی‌ها همچون شمع‌هایی در مبارزه با باد، یکی‌یکی تعطیل می‌شدند. ما در برابر این از کارافتادگی قطعی، نهایت مقاومت را به نمایش گذاشتیم.

در واپسین دقایق عمر شرکت، معامله‌ای با یک شرکت رو به ورشکستگی دیگر صورت گرفت. انتشارات گمین مجبور شد به ازدواج با یک امپراتوری رو به افول به نام نشر بکسلی تن بدهد، که تحت حکمرانی جناب بکسلی غیرقابل تحمل بود.

هر دو طرف لجوجانه معتقد بودند که با این کار شرکت دیگر را نجات می‌دهند. هر دو اسباب و اثاث خود را جمع کردند و رفتند تا مشغول زندگی زیر یک سقف بشوند. هیچ‌یک از طرفین از این بابت راضی نبود. بکسلی‌ها همیشه درگیر نوستالژی خاطرات سالن غذاخوری و میز فوتبال دستی فندقی رنگشان بودند. نمی‌توانستند بپذیرند که گمین‌های سر به

هوا، با اصرار رؤیابافانه در نگاه به ادبیات به عنوان هنر، و سماجت در هدف‌گیری مخاطبان کیفیت پسند، توانسته‌اند تا اینجای کار دوام بیاورند. بکسلی‌ها معتقد بودند اعداد مهم‌تر از کلمات هستند. کتاب را واحد خطاب می‌کردند. واحدها را بفروش. با اعضای تیم بزن قدش. و دوباره همین چرخه را تکرار کن.

گمین‌ها در حالی که به خود می‌لرزیدند، رفتار گستاخانه‌ی برادرهای ناتنی جدیدشان را تماشا می‌کردند که صفحات بروننه‌ها و آستین‌ها را از هم می‌دریدند. چطور بکسلی توانسته بود این همه آدم‌کت و شلواری با طرز فکر مشابه را یکجا جمع کند؟ بیشتر به آنها می‌آمد در دفاتر حسابداری و وکالت کار کنند. گمین‌ها از واحد خطاب کردن کتاب‌ها متنفر بودند. برای آنها کتاب، چیزی سحرآمیز به حساب می‌آمد و باید مورد احترام قرار می‌گرفت.

حالا که یک سال گذشته، هنوز هم با یک نگاه به ظاهر هر فرد می‌توانید حدس بزنید که از کدام شرکت آمده است. بکسلی‌ها حروف تایپ شده هستند و گمین‌ها دست‌نویس‌های خوش‌خط. بکسلی‌ها مانند کوسه‌ها دسته‌ای حرکت می‌کنند، از اعداد و ارقام حرف می‌زنند و دائماً اتاق‌های کنفرانس را اشغال می‌کنند تا جلسات بی‌شمار برنامه‌ریزی‌شان را برگزار کنند. جلسات نقشه‌کشی تعبیر بهتری است. گمین‌ها مانند کبوترهایی که روی گنبدها می‌نشینند، در اتاق‌های کوچک‌شان دور هم جمع می‌شوند، نوشته‌های دست‌نویس را به یکدیگر نشان می‌دهند، و با هم دنبال یافتن حسی نو در آثار ادبی می‌گردند. هوایی که آنها را احاطه

۱. م. خواهران بروننه و جین آستین از مشهورترین زنان در حوزه‌ی ادبیات به شمار می‌روند.